

زمانی برای خیزش اردوی کار

سهراب صبح

همزمان با تعمیق و گسترش سرایت بحران عظیم اقتصادی از قلب کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی به هر جایی که ردپایی از سرمایه و سرمایه‌داری مشاهده می‌شود، تلاش برای بازسازی کاپیتالیستی در رژیم جمهوری اسلامی (بعد از این: ج.ا) وارد دوران تازه‌ی شده است. چنین کوششی در عرصه‌ی سرمایه، مقدمات جبهه‌ی جدیدی را به منظور عبور موفقیت‌آمیز از یک دوره‌ی تازه‌ی انباشت سرمایه گشوده است و در مقابل عناصر متشکل و پراکنده‌ی اردوگاه کار نیز برای تقابل با دشمن طبقاتی؛ به شکوفایی نهال امکان عروج یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی توان و فعلیت فزون‌تری - نسبت به دوران پیش از بحران - بخشیده است. وظیفه‌ی عاجل این مقاله‌ی کوتاه؛ کاوشی است در بخشی از صفت‌بندی‌های کار - سرمایه!

۱. سازمان تولید اقتصادی تحت حاکمیت ج.ا از وزارت‌خانه‌ها و نهادهای قدرت‌مند و فراگیری تشکیل شده است که به جز وظایف اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های سیاسی، حداکثر پتانسیل‌های تقویت شده‌ی نظامی و امنیتی دولت را نیز به استخدام خود در آورده‌اند. وزارت کار، اطلاعات، کشور، بازرگانی، صنایع، نفت، نیرو در کنار بانک مرکزی، اتاق بازرگانی، شورای عالی کار، احزاب بورژوازی حاکم و ... به طور مستمر و همیشه از امکانات سرکوب عریان سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و لومپن‌های لباس شخصی بهره‌مندند. همین جا داخل پرنانز تا فراموش نکرده‌ام این نکته را اضافه کنم که دشواری ستایش‌انگیز فعالیت فعالان جنبش کارگری را از جانوران عضو باغ‌وحش جبهه‌ی سرمایه می‌توان تشخیص داد.

درک این واقعیت چندان پیچیده نیست که همه‌ی ارگان‌های پیش‌گفته - و بسیاری از سازمان‌های پیدای پنهان نگفته‌ی دیگری - جمله‌گی منافع مستقیم سرمایه‌داری را نمایندگی می‌کنند. ظاهر ماجرای چیدمان میز کار - سرمایه از حضور یک مثلث متشکل از سه ضلع کارگر، کارفرما و دولت حکایت دارد. اما ساده‌ترین ارزیابی‌ها نیز نشان می‌دهد که در پرتو ج.ا منافع و چهره‌ی حقوقی و حقیقی کارفرما و دولت یکسان است و خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالی - که ژانر پیچیده و در عین حال مشخصی از "خودسازی"‌های سرمایه - داری است - قدرت چانه‌زنی طبقه‌ی کارگر را به حداقل ممکن تقلیل داده و به بی‌کارسازی و محرومیت‌های مادی تازه انجامیده است. حتی اگر با تصویری خوش‌بینانه مواجهه‌ی کار - سرمایه را در تصویر کارگر

(تشکل مستقل کارگری) از یک سو و کارفرما و دولت از دو سوی دیگر ارزیابی کنیم باز هم در هر صورت و به حکم تجربه و فاکت‌های فراوان دو به یک شدن آرایش قوا، توازن را به سود جبهه‌ی سرمایه تغییر می‌دهد. طرح چنین مقوله‌ی البته، کمترین برآیند مفهومی‌اش نیز کوتاه آمدن طبقه‌ی کارگر از ایجاد تشکل‌های مستقل صنفی - سیاسی و یک وجب عقب‌نشینی از مبارزه‌ی طبقاتی نیست. برعکس هدف من از پیش کشیدن چنین چیدمان نابرابری، دقیقاً دستیابی به این نتیجه‌ی معین است که در مقابل تعرض سنگین و دو جانبه‌ی کارفرما - دولت، کارگران نه فقط نیازمند بر پا ساختن فوری تشکل مستقل و منسجم خود هستند، بلکه ناگزیرند برای ایجاد توازن قوا (حرکت اول)، عقب راندن همه‌ی طیف‌های جبهه‌ی سرمایه (حرکت دوم) و تحمیل مطالبات خود به سرمایه‌داران (به تبع حرکت اول و دوم) چند راهکار ممکن و سخت ضروری را در دستور کار خود قرار دهند:

الف. هر چه گسترده‌تر و با کمیت فراوان‌تر (تعداد بیشتری از کارگران هر واحد) متشکل شوند.
ب. تشکل خود را به سایر تشکل‌های مستقل کارگری متصل کنند. چنین اتصالی که برخاسته از شعار نیمه راهبردی "کارگران جهان متحد شوید" است می‌تواند به صور مختلف تعاطف، صدور و امضای بیانیه‌های مشترک در حمایت از افزایش دستمزد؛ مبارزه با بی‌کارسازی، آزادی فعالان کارگری، و مناسبت‌ها و کمپین‌های گوناگون صورت پذیرد.

پ. حضور زنان کارگر در مجامع تصمیم‌گیری و به عنوان اعضای ثابت رهبری سندیکاها و اتحادیه‌ها امری حیاتی است که نه فقط به جنبش کارگری اعتماد به نفس بیشتری می‌بخشد و سطح کمی آن را افزایش می‌دهد، بلکه به لحاظ کیفی و نظری نیز پتانسیل‌های موجود و بالقوه‌ی طبقه‌ی کارگر را عینی می‌سازد. در چند سال گذشته با وجود فعال‌تر شدن زنان کارگر در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، سوگ‌مندانه، نقش آنان در رهبری تشکل‌های کارگری چندان ملموس نبوده است. در هر انتخاباتی که به منظور ایجاد تشکل مستقل کارگری صورت می‌گیرد، حضور برابر کاندیداهای زن - برای عضویت در سطح رهبری - نه تنها لازم است، بلکه فراتر از این‌ها همه‌ی رفقای کارگر باید برای انتخاب شدن زنان در مسوولیت‌های مختلف - و به ویژه سخن‌گویی تشکل‌ها - بکوشند.

ت. صرف‌نظر از برخی اختلاف نظرهای رایج - در سطوح تئوریک - طبقه‌ی کارگر می‌تواند - و راستش باید - کلیه‌ی متحدان عینی خود را از میان جنبش‌های اجتماعی زنان، دانشجویان؛ روشن‌فکران چپ ملتزم به مبارزه‌ی طبقاتی و سایر گروه‌ها و اصناف اجتماعی (مانند پرستاران، معلمان) به صفوف خود فرا بخواند. شکی نیست که در جامعه‌ی سرمایه‌داری مرکز ثقل و گرانیک‌گاه اصلی رهایی تمام فرودستان در گرو به میدان آمدن و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر است. چنین رسالتی به طبقه‌ی کارگر حالتی مغناطیسی (و جذاب) می‌دهد. با این حال به اتکای این ذهنیت پایه‌ی - و درست - نه طبقه‌ی کارگر و نه نماینده‌گان و فعالان سوسیالیست کارگری نباید نسبت به همبستگی و همبافتگی با سایر جنبش‌های اجتماعی منتظر و منفعل بمانند. از یاد

نبریم که یکی از دلایل تلاشی و فروپاشی طیفی از جنبش چپ دانشجویی (موسوم به "داب") در همین گنده شدن و بریدن از جنبش کارگری بود. اختلاف نظر سیاسی در هر برداشتی از این همکاری ناگزیر و الزماً تنگاتنگ از یک طرف هر فعالیت غیرکارگری را به شدت آسیب‌پذیر و ضعیف می‌کند و از طرف دیگر طبقه‌ی کارگر را از متحدان عینی خود محروم می‌سازد. درس‌های ضربه‌ی ۱۳ آذر ۱۳۸۶ و تحلیل‌هایی که از تحلیل این ضربه شکل بسته، به اندازه‌ی کافی گویا و مجاب‌کننده هست. کما این‌که حرکت انتزاعی "کمپین یک میلیون امضاء" و ماسیدن و در جا زدن و عقب نشستن آن تا حد سخن‌گویان بخشی از رفرمیسم اپوزیسیون بورژوازی از همان ابتدا قابل پیش‌بینی بود.

در این‌جا همان قدر که منظور من از چنین اتحادی شکل دادن به یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی است، همان قدر نیز نفی انگاره‌های "همه با هم" نیز هست. همه‌ی جنبش‌های اجتماعی باید بدانند به هر درجه‌ی که با طبقه‌ی کارگر متحد شوند و به هر میزانی که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در تحقق مطالبات خود پیروز شود، آنان نیز از این پیروزی منتفع خواهند شد. چنان‌که به هر درجه‌ی که از جنبش کارگری دور شوند و سرنوشت خود را به جنبش‌های لیبرالی اصلاح‌طلب و غیره پیوند بزنند، - در نهایت - از اهداف انسانی و ترقی‌خواهانه‌ی خود نیز جدا می‌شوند.

۲. سر رشته‌ی کلام را داشته باشید تا سری به جبهه‌ی مقابل (سرمایه) بزنیم.

واقعیت این است که کارگزاران سرمایه و سرمایه‌داران همه روزه صدها جلسه‌ی علنی و سری می‌گذارند تا حساب ما را برسند. بیش از دویست و پنجاه سال حاکمیت انواع و اقسام دولت‌ها بورژوازی راه و رسم مبارزه با ما (طبقه‌ی کارگر و سوسیالیست‌ها) را به آنان آموخته است. مضاف به این‌که آنان حاکماند و ما - فعلاً - دست پایینیم و نادار! منظورم از دارا تمام آن وزارت‌خانه‌ها و پارلمان‌ها و سازمان‌های نظامی، امنیتی، پلیسی‌ست که در ابتدای بخش ۱ گفته و ناگفته نام بردم.

رفیق‌مان ایرج. آذرین در بخشی از سخنرانی پیرامون بحران جهانی می‌گوید "اگر به عباس عبدی رو به دهند فردا می‌خواهد صنعت نفت را هم خصوصی بکند" (قریب به این مضمون). می‌خواهم بگویم فاجعه‌ی که در ایران تحت عنوان واگذاری و خصوصی‌سازی (شما بخوانید خلع ید مجدد) جریان دارد به مراتب وحشت‌ناک‌تر از همه‌ی اقداماتی‌ست که نوکران دستگاه تئوریک هاپک - فریدمن در انگلستان و آمریکا و ... کردند. برای این‌که به "تشویش افکار عمومی" و "اقدام علیه امنیت ملی" متهم نشویم به صحبت‌هایی که در یک جلسه‌ی موسوم به "صبحانه‌خوری؟!!" میان وزیر صنایع و روسای اتاق بازرگانی رفته است به نقل از مطبوعات ایران (۱۹ / اسفند ۱۳۸۷) ارجاع می‌دهیم.

در این جلسه‌ی تناول و بحث پیرامون چگونگی تطاول!!! وزیر صنایع تاکید می‌کند "تا سال ۱۳۹۳ کلیه‌ی شرکت‌های صدر اصل ۴۴ تحت پوشش وزارت صنایع و معادن، خصوصی‌سازی خواهد شد و شرکت‌های غیر صدر اصل ۴۴ تا پایان سال ۱۳۸۸ واگذار می‌شود."

همین جا اضافه کنم با توجه به این که عمر این جناب وزیر و دولت نهم حداکثر تا آخر مرداد ۱۳۸۸ به پایان خواهد رسید و صرف نظر از این که نتیجه‌ی انتخابات دهم چه باشد؛ از چنین مباحثی به ساده‌گی می‌توان نتیجه گرفت که این واگذاری‌ها در چارچوب برنامه‌ی انجام می‌شود که در ج.ا به "سیاست‌های نظام" مشهور است. (مانند پروژه‌ی هسته‌ی) و تغییر احتمالی دولت‌ها کمترین تأثیری در جهت‌گیری‌های آن‌ها ندارد.

باری بارها گفته‌ایم خصوصی‌سازی‌ها و واگذاری‌ها تحت حاکمیت ج.ا، غالباً به شیوه‌ی حراج سهام بخش-های سودآور صنعتی و حتا خدماتی میان اعضای اصلی باندهای قدرت صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر همه‌ی افراد و جناح‌های بورژوازی حاکم بر سر سفره‌ی چرب و چیلی این بذل و بخشش‌ها نشسته‌اند. طبیعی است نسبت توزیع این چاپیدن‌ها متناسب با نزدیکی و میزان وفاداری اشخاص و گروه‌ها به "نظام" تعریف شده است. تا آن‌جا که محمد بحرینیان (رییس کمیسیون اقتصاد کلان اتاق بازرگانی)، که خود یکی از سران خصوصی‌سازی‌هاست، در همان جلسه‌ی "صبحانه‌خوری" خطاب به وزیر صنایع می‌گوید:

«چه کسی اجازه داده سرمایه‌ی بیت‌المال به این ترتیب واگذار شود. برای مثال وقتی برای ساخت پالایشگاه اصفهان به ۱۰ میلیارد دلار سرمایه نیاز داریم چرا باید ارزش سهام آن را با دو میلیارد دلار خصوصی-سازی کنیم؟»

(روزنامه‌ی سرمایه، ۱۹ اسفند ۱۳۸۷)

به دنبال نطق انتقادی این حضرت؛ فرد دیگری (بهروز صادقی: رییس کمیسیون صنعت اتاق بازرگانی)، علت بحران‌های کارگری ایران را به آن بخش از واحدهای خصوصی شده‌ی نسبت می‌دهد که با حفظ مدیریت دولتی، فقط مالکیت آن‌ها واگذار شده است. عالی‌جناب محمد نهاوندیان (رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن)، در قالب چهره‌ی آب‌بندی نشده‌ی که به طرز ناشیانه‌ی می‌کوشد خود را مغز متفکر و گشاینده‌ی کلاف کور اقتصاد بحران‌زده‌ی ج.ا جا بزند از "وضعیت نگران‌کننده‌ی صنعت" سخن می‌گوید و این "وضع بحرانی" را ناشی از "مالیات، مشکلات نقدینه‌گی" [سیاست انقباضی بانک مرکزی] و "شرایط تحمیل شده‌ی بحران جهانی" می‌داند. در پایان جلسه و به عنوان حُسن ختام آقای وزیر صنایع کام حصار را با یک قاشق مرباخوری عسل مشکین‌شهر شیرین می‌کند و به همه‌گان بشارت می‌دهد که "البته نباید نگران بود. وضع صنایع ما برخلاف صنایع آمریکا، بحرانی نیست. در ۹ ماه امسال [۱۳۸۷] فقط ۴۹۷ فقره بحران کارگری در کشور اتفاق افتاده است که همه‌گی نیز مهار شده ... " (پیشین)

البته آقای وزیر در ارائه‌ی آمار واقعی بحران‌های کارگری خست به خرج می‌دهد، با این همه خود و دوستانش بهتر می‌دانند که تمام این توصیه‌ها - از جمله مشکلات نقدینه‌گی، مدیریت دولتی و بهانه‌سازی برای گدایی از بانک جهانی - در شرایطی که باد غول‌های بزرگ اقتصادی و باک صنایع عظیم کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری خالی شده است، به مصداق نسخه‌های طبیبان مستاصل در منظومه‌ی نخست مثنوی

جلال‌الدین محمد معکوس عمل خواهند کرد:

از قضا سرکنگبین صفرا فزود
روغن بادام خشکی می‌نمود
روغن و ادویه و اسباب او
از طبیبان برد یک سر آبرو

آتشی که به خرمن سرمایه‌داری ایران - و جهان - افتاده است؛ مادی‌تر از آنست که با دعای کمیل و سلام صلوات خاموش شود. و دقیقاً زمینه‌های مادی همین بحران است که امکان عروج یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی را بیش از هر زمان دیگری بسترسازی کرده است.

۳. چشم بر چشم‌انداز سقوط عناصر جبهه‌ی سرمایه‌داری نبندید تا، به اردوگاه کار باز گردیم. پیش‌نهاد مشخص نگارنده این است که برای ادامه‌ی مقاله، با یک چشم به جبهه‌ی دشمن (سرمایه) بنگرید و با چشم دیگر به اردوگاه کار. با این توافق، بحث را ادامه می‌دهیم.

۸ مارس دیگری (۲۰۰۹) آمد و رفت. تجمعاتی برگزار شد و مقالات و سخنرانی‌هایی به دفاع از حقوق زنان ارایه گردید. خوب بود. یا بهتر است بگوییم بد نبود. می‌توانست - و می‌تواند - بهتر باشد و یا بگذارد این‌گونه بگوییم که باید خوب‌تر باشد. آرمان‌گرایی و ایده‌پردازی اتوپیک نیست. ضرورتی‌ست حیاتی با زمینه‌های بالفعل مادی، که سیمای کلی اجتناب‌ناپذیری آن - منظوم مشارکت زنان در متن جنبش‌های اجتماعی سوسیالیستی‌ست - بارها گفته و سفته شده است. من برای این که مساله‌ی زنان را به موضوع حاد، همیشه‌گی و مبتلابه جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی سوسیالیستی (علی‌العموم) ارتقاء دهم - که نه ابداع و کشف و خلاقیت و نبوغ، بلکه واقعیتی کنکرت و روزمره است - به عمد، طرح این نکته را به پس از ۸ مارس وانهادم تا علاوه بر کلیاتی که در بند پ از بخش ۱ گفته رفت؛ مجال اشاره به "زخمی عمیق‌تر از انزوا" (پل‌الوار) در تن و جان زنان داشته باشم.

اول بگوییم که ظاهراً آخرین خبر این است: بنا به واپسین گزارش سازمان بین‌المللی کار بر اثر بحران اقتصادی تعداد بی‌کار شده‌گان در سال ۲۰۰۹ به ۵۱ میلیون نفر افزایش خواهد یافت که از این میان ۲۲ میلیون نفر زن هستند. در واقع اگر چه زنان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، اما مشارکت آنان در بازار کار به اندازه‌ی جمعیت شان نیست. ولی شگفتا زمانی که سخن از بی‌کارسازی به میان می‌آید تعداد زنان بی‌کار شده (۲۲ میلیون از ۵۱ میلیون) تقریباً نزدیک به همان نیم است. کل فاجعه‌ی این بی‌کارسازی‌ها یک طرف، و مصیبت زنان بی‌کار شده‌یی که با هزاران مکافات پیش‌بینی ناپذیر دست به گریبانند، طرف دیگر. معلوم است که این حجم عجیب بی‌کارسازی زنان با میزان مشارکت کمتر آنان - نسبت به مردان - به هیچ وجه معقول نیست. بخشی از دلایل آن را ما در یادداشت فشرده و شتابزده‌ی "و این منم زنی تنها" بررسیده‌ایم و سایر رفقا نیز در این باره نوشته‌اند و خواهند نوشت. من در این جا برای نشان دادن ستم مضاعفی که بر زنان کارگر ایرانی می‌رود ناگزیرم بحث خود را پیرامون سطح مشارکت زن در امور اجتماعی متمرکز کنم.

با توجه به اقبال زنان به ارتقای تحصیلات عالی خود و به وجود آمدن لایه‌ی تازه‌ی از زنان متقاضی کار تحصیل کرده قدر مسلم این است که بر اساس پژوهش‌های تجربی سطح تحصیلات در زمینه‌ی عرضه‌ی نیروی کار زنان و گرایش ایشان به حضور در بازار کار یک متغیر اساسی است. زیرا با افزایش سطح دانش و گرایش زنان به فعالیت، نرخ مشارکت اقتصادی و اجتماعی آنان صعود می‌کند. به همین دلیل نیز درک هدف جنسیتی کردن کنکور و ترکیب دانشگاه‌های ایران، چندان دشوار نیست. در سال‌های گذشته میزان قبولی دختران در کنکور و موفقیت آنان در گذراندن بهینه‌ی تحصیلات دانشگاهی به نحو محسوسی از پسران بیش‌تر و بهتر بوده است و آونگ توازن آموزش عالی را به سود زنان به هم زده است. رژیم مردسالار ایران برای مقابله با این پیشرفت زنان، دست به اقدامات محدود کننده‌ی زیادی زده است که یک نمونه‌ی پر سر و صدای آن جنسی کردن سهمیه‌ی کنکور است. فقدان خوابگاه، ناامنی تردد، برخوردهای انضباطی، فشار بر روی خانواده‌های سنتی و تلقین این امر که دانشگاه محل فساد است – جمله‌ی گهرباری!! که بارها از زبان مصباح یزدی شنیده شده – همه و همه به قصد ممانعت از حضور زنان در عرصه‌های کار و مشارکت اجتماعی صورت پذیرفته و بر خلاف انتظار رژیم به نتیجه‌ی مطلوب اسلام‌گرایان نرسیده است. [آیت‌الله خمینی همیشه می‌گفت "ما هر چه می‌کشیم از دست این دانشگاه است؟!"]

نرخ مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی در سه کشور بریتانیا، کانادا و آمریکا طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ به طرز گسترده‌ی افزایش داشته است (جدول ۱)

سال	۱۹۶۱	۱۹۷۱	۱۹۸۱
بریتانیا	۳۷/۴	۴۲/۷	۴۵/۶
کانادا	۲۹/۵	۳۹/۹	۵۱/۸
آمریکا	۵/۳۴	۴۱/۶	۵۰/۵

جدول ۱

پس از خصوصی‌سازی‌ها و مقررات‌زدایی‌های نئولیبرالی این رشد یا متوقف شده و یا سقوط کرده است. شرکت‌های خصوصی به منظور مقابله با اعتراض اتحادیه‌های کارگری، نیروی کار خود را از میان آن دسته از مردان مهاجر کارگری برگزیدند که ضمن مطیع بودن (ترس از اخراج) از بارآوری فزونتری (نسبت به زنان) نیز برخوردار بودند. پذیرش خشونت محل کار از سوی کارگران مرد و مطالبات ضرور و

ناگزیر همچون استفاده از مرخصی‌های ماهانه از طرف زنان؛ کارفرمایان خصوصی را هر چه بیشتر به سمت (سوء) استفاده از نیروی کار مردان و کنار نهادن زنان ترغیب کرد. در چنان شرایطی بخشی از زنان بهره‌مند از تحصیلات عالی در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی به سوی کارهای اداری، حقوقی و خدماتی روی آوردند. اما در ایران چنین روندی، چنان که از جدول شماره ۲ به وضوح پیداست، به دلیل قدرت-گیری اسلام‌گرایان نه فقط راکد ماند بل که رشد نزولی نیز طی کرد.

سال	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰
نرخ مشارکت	۴۶/۱	۴۲/۶	۳۹	۳۸/۶	۳۵/۴	۳۴/۷	۳۶/۵	۳۷	۳۷/۲	۳۷/۱
نرخ مشارکت مردان	۷۷/۴	۷۰/۸	۶۸/۳	۶۶/۹	۶۰/۸	۵۹/۲	۶۰/۸	۶۱/۹	۶۲	۶۱
نرخ مشارکت زنان	۱۲/۶	۱۲/۹	۸/۲	۸/۶	۹/۱	۱۰	۱۱/۸	۱۱/۷	۱۱/۹	۱۲

نرخ مشارکت نیروی کار به درصد در دوره‌ی ۱۳۴۵-۱۳۸۰ (جدول ش: ۲)

علاوه بر ناترازی نندی نرخ مشارکت نیروی کار مردان و زنان، نکته‌ی قابل تامل افول مشارکت زنان در سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۹ نسبت به ۱۳۴۵ است. تازه در سال ۱۳۸۰ نیز که این رقم به ۱۲ درصد رسیده است، باز هم نسبت به افزایش چشمگیر نیروی زنان تحصیل کرده و تمایل آنان به مشارکت گسترده در سطوح مختلف اجتماعی هیچ رشدی نسبت به ۳۵ سال پیش مشاهده نمی‌شود. آیا ضد زن بودن بر اساس سال‌نامه‌ی رسمی آمار ج.ا.شاخ و دم دارد؟

از طرف دیگر مقایسه‌ی نرخ بی‌کاری زنان در سال‌های مورد نظر نیز به طرز شگفت‌ناکی معنادار است. جدول شماره ۳ بدون شرح به ما می‌گوید که بر کارگران زن ایران چه می‌ورد:

سال	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۸۰	۱۳۸۵
نرخ بی‌کاری کشور	۹/۲۶	۱۰/۱۷	۱۴/۱۹	۱۱/۳	۹/۰۸	۱۴/۵	۱۵/۲
نرخ بی‌کاری مردان	۹/۳۴	۹/۱۱	۱۲/۹۱	۹/۴۶	۸/۴۶	۱۳/۳۴	۱۴/۸
نرخ بی‌کاری زنان	۸/۷۱	۱۶/۳۶	۲۵/۴۸	۲۴/۴۲	۱۳/۳۵	۱۸/۸	۲۵/۶

نرخ بی‌کاری در کشور به درصد در دوره‌ی ۱۳۴۵ تا ۱۳۸۵. (جدول ش: ۳)

اگر بر این آمار زنان خانه‌دار (خانه نشین) را نیز اضافه کنیم - که علی‌القاعده باید چنین کنیم - آنگاه نرخ بی‌کاری زنان به رقم وحشت‌ناکی سر خواهد زد. موضوع شگفت‌انگیز این است که در ایران و بسیاری از

کشورهای دیگر زنان خانه‌دار – که به درستی نمی‌دانم یعنی چه؟! – در شمار بی‌کاران محسوب نمی‌شوند. چرا که بالاخره شوهری وجود دارد و در قِبل پخت و پز و رخت‌شویی و بچه‌داری (که یعنی خانه‌داری) و البته سکس مطابق میل و زمان مورد علاقه‌ی مرد تکه نانی عنایت می‌فرماید و فردا هم اگر زنده‌گی به جدایی کشیده شود زن بی‌چاره مجبور است از این دادگاه به آن دادگاه کفش بدراند و در مقابل قاضیان حریص و آزمند قرون وسطایی ضجه بزند (وای اگر زنی زیبا چهره نیز باشد) تا مگر بتواند مهریه‌ی کذایی دریافت کند! حال حق طلاق و حضانت و غیره بماند. وقتی که زن خانه دار؛ بی‌کار محسوب نشود، تبعاً از تمام حقوق اجتماعی – از جمله حق بدیهی بیمه‌ی بی‌کاری – نیز محروم می‌ماند و مجبور است تمام اهانت‌های مرد را تحمل کند، تحقیر شود و به یک لقمه نان و یکی دو دست لباس و النگو و گوشواره بسازد! مصیبت است.

خلاصه این‌که:

الف. آمار موجود موید حضور حداقلی زنان در فعالیت‌های رسمی است. اشتغال زنان با تحصیلات متوسطه به طور مشخص در بخش غیر رسمی متمرکز شده است که هیچ‌گونه برون داده‌ی دقیق آماری ندارد.

ب. کارفرمایان و دولت به زنان همچون نیروی درجه دوم کار می‌نگرند.

پ. رسوب برخی سنت‌ها و باورهای پس مانده – که ج. ا نیز به آن دامن زده است – زن را نان‌آورخانه نمی‌داند و خروج زن از خانه را – طبق احادیث اسلامی – منوط به رضایت شوهر می‌کند. این امر در مساله‌ی دریافت پاسپورت زنان به وضوح نهادینه شده و یکی از حقوق بدیهی زنان را سلب کرده است.

ت. جداسازی زنان و مردان در محیط‌کار، مشکلات ناشی از عادات ماهانه، مرخصی زایمان و ... به تداوم حضور زنان در واحدهای تولیدی ضربه‌ی جدی زده است. بخشنامه‌ی سال ۱۳۶۴ سازمان صنایع ملی رسماً

استخدام زنان در صنایع تحت پوشش آن سازمان را ممنوع اعلام کرده است. در همین برهه بسیاری از کارخانه‌های نساجی که به طور سنتی محل کار زنان بوده است، فط به استخدام مردان پرداخته‌اند. [در این

زمینه بنگرید به: افشار. هاله (۱۳۷۴) زنان تهی‌دست در ایران، ترجمه‌ی مجید ملک‌ان، تهران: کتاب توسعه، ش ۸] مقایسه میان میزان فعالیت زنان ایران و دیگر کشورهای جهان به ساده‌گی نشان دهنده‌ی سهم ناچیز زن ایرانی در بازار کار است. به گزارش ILO از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۸ نرخ فعالیت زنان ایران از اکثر کشورهای در حال توسعه مانند بحرین، هند، برزیل، ترکیه، لبنان، کوبا، کره‌ی جنوبی، کنیا و ... پایین‌تر بوده است.

در غالب خانوارهای روستایی زنان به تولید قالی، گلیم و امور کشاورزی (برنج‌کاری، چای‌کاری، سبزی-کاری، دامپروری) اشتغال دارند، بدون این‌که از این ره آورد مزد چندانی دریافت کنند. در روستاهای گیلان، زنان ۷۶ درصد نیروی‌کار در بخش برنج‌کاری و ۸۰ درصد نیروی‌کار در بخش چای‌کاری را تشکیل می‌دهند. در روستاهای گرگان ۴۰ درصد پنبه‌کاران و ۹۰ درصد سبزی‌کاران زن هستند. در استان کرمان سهم

زنان در صنعت فرش ۸۰ درصد کل شاغلان این صنعت است. قالی‌بافی یکی از حوزه‌های اصلی اشتغال زنان است که به دلایل مشخص – از جمله استقرار در خانه‌ها و کارگاه‌های بسار کوچک – نیروی کار زنان را در قبیل دستمزدهای ناچیز و بدون برخوردار از بیمه‌های مختلف، به تاراج می‌برد. بر اساس آمارهای رسمی در سال ۱۳۸۵ نزدیک به ۲ میلیون خانوار ایرانی در محل سکونت خود به فعالیت اقتصادی اشتغال داشته‌اند. بیش از ۸۵ درصد این فعالیت، مشخصاً در بخش تولید قالی، گلیم و زیلو بوده است. در همین سال – به جز کارگاه‌های خانگی – حدود ۲/۵ میلیون کارگاه نیمه بزرگ و کوچک فرش بافی در کشور وجود داشته است که حدود ۹۰ درصد کارگران آن‌ها زن بوده‌اند. ورشکستگی صنعت فرش (دست بافت) و عدم توان رقابت فرش ماشینی ایران با محصولات مشابه خارجی در کنار رکود صنایع نساجی، بخش عمده‌یی از زنان ایران را بی‌کار کرده است. اگرچه تعداد این افراد به درستی دانسته نیست. اما با توجه به حجم عظیم و بالقوه‌ی اشتغال در کارگاه‌های پیش گفته، تصور عمق فاجعه چندان دشواری نیست، تصور کن:

Imagine no possessions

I wonder if you can

No need for greet or hunger

A brotherhood of man

Imagine all the people

Sharing all the word

(گوشه‌یی از ترانه‌ی تصور کن: Imagine، از زنده‌یاد جان لنون، خواننده‌ی چپ که در سال ۱۹۷۱ سروده و خوانده بود)

۴. به جبهه‌ی سرمایه باز می‌گردیم.

به اعتراف صریح یک مقام وزارتکار – که در مطبوعات ایران شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۸۷ درج شده است – ۱۴۰۰ واحد اقتصادی دچار بحران هستند. همین مطبوعات دولتی می‌نویسند: "با توجه به این‌که آمارهای رسمی و دولتی با انحراف‌های معناداری از واقعیت روبه‌رو هستند باید آمار و ارقام واحدهای بحران‌زده‌ی اقتصادی را بیشتر از این تصور کرد. هر چند همین آمار هم از واقعیتی دردناک حکایت می‌کند" (۱۷ اسفند ۱۳۸۷، روزنامه‌های سرمایه و اعتماد ملی این خبر را عیناً پوشش داده‌اند) بنا به گزارش همان منبع در این ۱۴۰۰ واحد صنعتی نزدیک به ۵۷۰ هزار کارگر به شدت دچار مشکلات مالی شده‌اند و هر آینه در معرض اخراج قرار گرفته‌اند.

به گفته‌ی گودرز کریمی (مدیر کل پیشگیری از بی‌کاری کارگران و بیمه‌ی بی‌کاری وزارتکار) "در حال حاضر [نیمه اول اسفند ۸۷] ۱۴۱۷ واحد بحران زده به دلیل فقدان نقدینگی در آستانه‌ی ورشکستگی کامل هستند و اگر دولت به آن‌ها کمک نکند قادر به پرداخت حداقل حقوق کارگران‌شان نیستند، اما کسی به این

حرف‌ها گوش نمی‌کند" (خبرگزاری ISNA، ۲۲ اسفند) به اعتبار یک گزارش رسمی وزارت کار؛ واحدهای بحران‌زده بیش از ۱۳ هزار میلیارد تومان به بانک‌ها بدهکارند و به هیچ وجه از عهده‌ی بازپرداخت این بدهی‌ها بر نمی‌آیند.

به جز کم بود بی‌سابقه‌ی نقدینه‌گی - که بر اثر سقوط قیمت نفت شکل بسته - بر عوامل دیگری نیز در راستای تعلیل این رکود وحشت‌ناک تاکید شده است از جمله:

الف. افزایش میزان واردات کالاهای مصرفی و به تبع آن فتح بازارهای داخلی توسط رقبای قدرت‌مند خارجی (به خصوص چینی). به این می‌گویند ادغام وارونه در اقتصاد جهانی! این رقبا در واقع از کفش و پارچه‌ی ارزان قیمت (چینی) تا موز و نارنگی و پرتقال و انگور و انار پاکستانی و افغانی و لبنانی را به راحتی و از طریق اسکله‌های ویژه به بازار ایران حقه می‌کنند. زمانی شیخ کروی گفته بود در ایران بیش از ۳۵ اسکله‌ی غیرقانونی فعال هستند که بدون پرداخت یک ریال مالیات و حق گمرک بازار را از جنس‌های مختلف پر می‌کنند. همه‌ی این اسکله‌ها در اختیار فرماندهان ارشد سپاه پاسداران است. آخرین خبر روزنامه‌های ایران این است که "سنگ قبر چینی" (منظور ساخت کشور چین است و نباید با چینی یا پلاستیک اشتباه شود!!) وارد شد؟!!

ب. بخش قابل توجهی از تسهیلات بانکی که در اختیار صاحبان کارخانه‌های ورشکسته قرار گرفته است، عملاً وارد گردش تولید نشده و به عبارت دیگر آقایان کارخانه‌دار این پول‌های قلمبه را یکجا بلعیده‌اند! به گفته‌ی احمدی‌نژاد - در جریان یک پلمیک افشاگرانه و البته تلویحی علیه باند رفسنجانی - تعداد کسانی که بیش از صد میلیارد تومان تسهیلات بانکی دریافت کرده و ریالی از آن را به بانک‌ها برنگردانده‌اند، از ۸۴ نفر فراتر می‌رود! به همین دلیل بانک‌ها نیز مبلغی بالغ بر چهار میلیارد تومان طلب وصول نشده دارند و بیش از این به بانک مرکزی مقروض‌اند. و دولت نیز خود در حدود چهار و نیم برابر همین مبلغ به بانک مرکزی بدهکار است. در نظر بگیرید که برای دریافت یک وام ۵ میلیون تومانی خرید خودرو یا ازدواج؛ شهروند مفلوک ناگزیر از طی هشت خوان رستم است..... رانت در ایران بیداد می‌کند.

پ. علی‌رغم تمام مقاومت‌های پوشالی و انکارهای کاذب و کذایی سران ج.ا، زلزله‌های مهلک بحران جهانی، زودتر از موعد مقرر گریبان اقتصاد متزلزل ایران را گرفته است. روند گلوبالیزاسیون که زمانی قرار بود اقتصاد ایران را در سازمان تجارت جهانی حل کند و به یاری وام‌های صندوق بین‌المللی و بانک جهانی خوشبختی بسته‌بندی شده را به مردم ایران هدیه دهد، اینک همچون خاری در گلو رهبران ج.ا گیر کرده و باک رجز خوانی‌ها و عربده‌کشی‌ها را خالی نموده است!

نزول قیمت کالاهای خارجی بر اثر بحران مالی دست سودگران دولتی را که به ارزهای باد آورده دست‌رسی دارند، برای چپاول بازار تولید و به رکود کشیدن پای لنگ صنایع نیم بند داخلی باز گذاشته است. علاوه بر سقوط و ورشکستگی کارگاه‌های کوچک، مراکز تولید بزرگ اما غیر راهبردی به طرز وسیعی در معرض

تعطیلی و سقوط نهایی قرار گرفته‌اند. صنعت خودروسازی ایران، که تولیدات غیراستانداردش را سه تا پنج برابر قیمت متوسط رنو و پژوی فرانسه به مردم غالب می‌کند و سود کلانی را به جیب دولت می‌ریزد؛ آینده‌ی چندان روشنی ندارد. از دست رفتن بازار سمند ایران در کشورهای آسیای میانه، سوریه و آفریقا – به دلیل افت پنجاه شصت درصدی قیمت جهانی خودرو – در کنار فرسوده‌گی خطوط تولید، سقوط سهام کارخانه و کاهش قدرت خرید مردم، در مجموع مقاومت خودروسازان ایرانی را نیز در هم خواهد شکست و به بی‌کاری کارگران این بخش خواهد انجامید.

افت بازار مسکن در کنار افول شدید قیمت آهن، سیمان، شیشه، چوب و ... همه‌ی صنایع مرتبط با این بخش ساختاری اقتصاد را به رکود کامل کشیده است. باند مخوف برج‌سازان وطنی به بهانه‌ی آوارگی ده‌ها میلیون ایرانی فاقد مسکن، سرمایه‌های خود را منجمد کرده‌اند!

ت. در نیمه‌ی اول مارس ۲۰۰۸ سازمان بین‌المللی کار ILO از افت شدید شاخص‌های مرتبط با فضای کار در ایران سخن گفت بر اساس این گزارش ایران در میان ۱۸۳ کشور در مرتبه‌ی ۱۴۱ ایستاده است. همچنین به اعتبار آخرین گزارش بانک جهانی در میان ۱۸۱ کشور، ج.ا به لحاظ اخراج نیروی کار در رده‌ی ۱۴۲؛ ثبت مالکیت ۱۴۷؛ دریافت وام ۸۴، تجارت برون‌مرزی ۱۰۴ قرار داشته است. حمید پور محمدی (معاون وزیر اقتصاد ج.ا) بدون کمترین احساس شرم‌ساری می‌گوید: "در همه شاخص‌ها به جز تعطیلی کسب و کار، همه‌ی کشورها از ما جلوتر هستند." مبارک است! این همان بهشتی است که از سی سال پیش رژیم اسلامی سرمایه‌داران برای کارگران و زحمت‌کشان ساخته است.

از نظر کارشناسان بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در فضای اقتصاد رقابتی، مهم‌ترین شاخص برای بهبود فضای کار، امکان‌سازی شرایط مطلوب برای فعالیت سرمایه‌گذاران با حداقل هزینه‌ی ممکن، در کم‌ترین زمان و به‌رهمندی از فن‌آوری‌های نوین و تقلیل فرایندها به منظور افزایش بارآوری کار است. چنین تمهیداتی به هیچ عنوان برای تقلیل ساعت کار یا افزایش دستمزد کارگران پیش‌بینی نشده است. سهل است همه‌ی این اقدامات به قصد کسب سود بیشتر از طریق استثمار کارگران به شیوه‌ی بدتر از روش‌های کثیف مکارتیستی تعبیه شده است. کاپیتالیسم و لوازم تولید کاپیتالیستی، اگرچه در سی سال گذشته تا درجات معینی پیش رفته است اما سطح متوسط تکنولوژی – نسبت به کشورهای قدرتمند صنعتی – طرح ادغام اقتصادی ج.ا در اقتصاد جهانی را به چالش کشیده و نرخ رشد را با وجود درآمدهای فراوان نفتی و نیروی کار نسبتاً ارزان در پایین‌ترین سطح ممکن (۳ درصد) قرار داده است.

در چنین شرایطی و در حالی که سیاست‌های مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی (خودی‌سازی) نئولیبرالی به بن‌بست قطعی خورده است ج.ا برای حفظ قدرت سیاسی و بقای حیات رژیم، وارد یک دوره‌ی جدید انباشت سرمایه شده است. هر چند سیاست‌های احمدی‌نژاد (برنامه‌های هسته‌یی، نفی هولوکاست و حمایت از جریان‌های اسلام سیاسی در منطقه) به قصد تثبیت هژمونی دولت اسلامی و باج‌خواهی از آمریکا و صهیونیسم –

و در نهایت جلب سرمایه‌گذاری خارجی در "قدرت‌مندترین کشور منطقه!!" - تا حدود قابل توجهی به نتیجه-ی مطلوب (همان جلب و جذب سرمایه‌داران) نینجامیده و از اعتبار بین‌المللی ج.ا در میان اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا نیز کاسته است، اما لغت و لیس‌های اخیر دولت و تلاش برای گشایش درهای چند نبش‌ی مذاکره با آمریکا، با توجه به سقوط قیمت نفت به سران رژیم قبولانده است که برای تامین ثبات آینده‌ی سیاسی خود چاره‌یی جز پذیرش سازوکارهای سرمایه‌داری جهانی ندارند. صرف نظر از بی‌تاثیر بودن نتیجه‌ی انتخابات دهم ریاست جمهوری در سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی؛ سیاسی ج.ا - که به آن "سیاست‌های نظام" اطلاق می‌شود - تمام شواهد موجود گواهی می‌دهد که "نظام" برای پُر کردن شکاف‌های اقتصادی سال ۸۸ و جلوگیری از گسترش بحران کارگری و مقابله با امکان تعرض جنبش‌های اجتماعی فرودستان از هم اکنون کاسه‌ی گدایی به دست گرفته و ملت‌سانه دم در بانک جهانی کز کرده است. جخ این دیگر بیت‌گنگ‌های دی-روز نیستند که به پابوسی نهادهای برآمده از برتون وودز شتافته‌اند. عناصر گروه‌های چریکی ارتجاعی ابوذر و فتح و ... (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)، که امروز با افتخار از دستگاه اقتصادی هاپیک دفاع می‌کنند نیز عملاً با جا نماز مقدس "مالکیت خصوصی" روبه‌قبله‌ی بانک جهانی چمباتمه زده‌اند. به این اعتراف رامین پاشایی فام (معاون اقتصادی بانک مرکزی) تامل کنید:

«بانک مرکزی برنامه‌یی تهیه کرده است تا بل‌که از طریق آن بتواند با کاهش مقررات دست و پا گیر، واگذاری واحدهای دولتی به بخش‌های خصوصی، آسان‌تر شدن روند دریافت وام‌های داخلی و بین‌المللی و تقویت زیر ساخت‌های اقتصادی زمینه‌یی را فراهم کرد که به بهتر شدن رتبه‌ی ایران در شاخص‌های کسب و کار بینجامد» (مطبوعات ایران شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۸۷) (نگفته پیداست که منظور این حضرت و روسای لیبرال‌ش از برنامه‌هایی همچون کاهش مقررات دست‌وپا گیر، واگذاری به بخش خصوصی و وام‌گیری داخلی و خارجی چیست و اصولاً این برنامه‌ها به کجا ختم می‌شود و چه زنده‌گی نکبت‌باری بر کارگران تحمیل می‌کند. توجه داشته باشید این سخنان از زبان یک مسوول ارشد بانک مرکزی زیمبابوه یا افغانستان و گابون بیرون زده است. دولت متبوع این شازده طی سی سال فقط ۸۰۰ میلیارد دلار نفت فروخته و طی سه سال گذشته ۳۲۰ میلیارد دلار درآمد ارزی ناشی از فروش نفت داشته است. فقر مطلق مردم ایران، بی‌کارسازی گسترده‌ی کارگران، رکود تورمی، شرایط جهنمی محیط کار و ... در حالی صورت گرفته است که بی‌اغراق اگر کشوری با این همه ثروت و درآمد و قدرت نیروی کار در اختیار دزدان دریایی کارائیب قرار می‌گرفت وضع اقتصادی مردم به مراتب بهتر و فربه‌تر از اوضاع کنونی می‌شد. در ازای چنین تطاولی به معیشت مردم و تحمیل سیاه‌ترین اختناق سیاسی؛ پاس‌داران دولت سرمایه‌داری، توان سختی پس خواهند داد.

بعد از تحریر

در آخرین روزهای اسفند ۸۷؛ شورای عالی کار اعلام کرد با احتساب ۲۵ درصد افزایش؛ حداقل دستمزد کارگران در سال آینده به مبلغ ۲۷۴ هزار و پانصد تومان خواهد رسید. وزیر کار (جهرمی) این مصوبه را

همچون منتهی بزرگ بر سر کارگران خراب می‌کند و افزایش؟! حقوق کارگران را متناسب با افزایش نرخ تورم می‌داند. اما عباس وطن‌پرور (عضو کانون عالی کارفرمایان) همان روز (۲۲ اسفند ۸۷) در پاسخ وزیر کار ج.ا به صراحت می‌گوید:

«در عرض ۳۰ سال گذشته نرخ تورم در ایران ۱۸ هزار درصد افزایش یافته است..... در حالی که ماده‌ی ۴۱ قانون کار تصریح می‌کند که افزایش دستمزد حداقل بر مبنای تورم سالانه باشد، اگر سال ۱۳۵۷ را مبنا بگیریم و ۱۸ هزار درصد تورم را به رقم دستمزدها اضافه کنیم به این نتیجه‌ی ساده می‌رسیم که دستمزدها در حال حاضر حدود پنج هزار درصد از رقم قابل انتظار عقب‌تر است!!» این کارفرما اضافه می‌کند:

"در سال ۸۷ تورم رسمی مواد غذایی ۶۰ درصد و در بخش مسکن ۵۰ درصد افزایش داشته است. حال آن که دستمزدها می‌خواهد ۲۵ درصد افزایش یابد" (مطبوعات ایران، ۲۲ اسفند ۸۷)

دنیا‌ی عجیبی است. حتی کارفرمایان که با هر موضعی و در هر صورت از منافع طبقه‌ی حاکم دفاع می‌کنند، از وضع اسف بار دستمزد کارگران در ج.ا صدای‌شان درآمده است. بی‌گمان آنان به سود و البته سود بیشتر خود می‌اندیشند و از همین منظر نیز به دولت انتقاد می‌کنند. از یک طرف دولت به دلیل بحران اقتصاد جهانی دچار کسری بودجه هنگفت (تا حد ۴۰ میلیارد دلار) شده است و چنان‌که گفتیم ناگزیر است ضمن حذف همه‌ی سوبسیدها، فقط برای سرپا ماندن، دست‌گذاری به دامن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی دراز کند و از طرف دیگر کارفرمایان انتظار دارند با دریافت بسته‌های حمایتی (پول) از دولت – که در واقع همان روش دولت آمریکا و سایر دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته است – مانع از ورشکستگی بنگاه‌های صنعتی خود شوند. مضاف به این که کارفرمایان خوب می‌دانند که دستمزد پایین – کم و بیش یک سوم خط فقر – بر میزان نارضایتی‌های کارگران خواهد افزود و علاوه بر آفت بارآوری نیروی کار، محیط کار را نیز به اعتصاب و تشنج و برخورد خواهد کشید.

در اردوگاه کار نیز جنبش کارگری به تدریج ضرورت حیاتی ایجاد تشکل‌های مستقل صنفی را در میان کارگران جا انداخته است. تجربه‌ی سندیکای هفت تپه و شرکت واحد، علاوه بر نشان دادن چهره‌ی متنوع دشمنان طبقه‌ی کارگر (سازمان‌های امنیتی، پلیسی تا شوراهای اسلامی سازش‌کار)؛ این واقعیت کنکرت را نیز به کارگران ایران ثابت کرده است که هر چه قدر تشکل‌های کارگری در واحدهای مختلف منسجم‌تر شکل بگیرند و هر اندازه که تعداد (کمیت) و اعضای این تشکل‌ها بیشتر باشند؛ به همان درجه نیز پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی و دستیابی به اهداف معین ساده‌تر خواهد شد. سال ۱۳۸۸، سالی است که می‌توان به چشم-انداز امکان واقعی عروج یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی به رهبری طبقه‌ی کارگر و با حضور فرودستان، ستم‌دیده‌گان و آزادی‌خواهان، بیش از همیشه چشم دوخت.

به نقل از به پیش! ۳۹ سه شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۸۸، ۳۱ مارچ ۲۰۰۹

